

سیمای زن از دیدگاه نظامی

فاطمه علاقه

شرایط اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جوامع، در اعصار و قرون مختلف، سبب برخورد‌های گوناگون جامعه با زنان بوده است. در گذشته‌هایی دور، زنان در پیشگاه خدایان قربانی می‌شدند و زمانی تنها به گناه دختر بودن خاک آنان را در بر می‌گرفت؛ ولی در همان ایام، در گوشه دیگری از جهان، زن سرپرستی خانواده را بر عهده داشت و در سرزمینی دیگر فرمان می‌راند.

از این رو، زندگی او پیوسته دچار بحرانها و دگرگونیهای شگرف بوده است و همزمان با رشد فکری و تحولات اجتماعی، سلوک با زن نیز در کلیه جوامع بشری دگرگون شده است. این تحول، روند خود را به سوی اعتلا و تکامل به صورتی پیموده است که اکنون در کشورهای آسیایی، آفریقایی، خاورمیانه و آمریکای لاتین که مردم این سرزمینها زیر ستم دائم قرار داشته و دارند، زنان همواره عنصری اساسی از نهضت‌های رهایی‌بخش ملی بوده‌اند. آنان دوش بدوش مردان علیه استعمار جنگیده‌اند و در تعیین سرنوشت ملت خود سهیم شده‌اند. تاریخ الجزایر،

فلسطین، یمن، موزامبیک، ویتنام و کشورهای از این قبیل مؤید این مدعاست. همچنانکه زن جایگاه و مقام خود را در دل خانواده، نهضتها، پایگاههای اجتماعی و مردمی یافته، دیدگاههای اجتماعی هم نسبت به او دگرگون شده است. تطور چهره زن در ادبیات، یکی از بارزترین نمودارهای حیات اجتماعی وی در دوره‌های مختلف است. این دگرگونی نه تنها در ادب ایران، بلکه در ادب جهان مطرح است. زیرا سیمای زن در ادبیات با تکامل اجتماعی و ادبی هر جامعه رابطه مستقیمی دارد. به طریقی که بازتاب تصویر وی در ادبیات هر دوره، مشخصاتی از روابط و منسبهای اجتماعی را به دست می‌دهد. از آنجا که زندگی زن در عرصه جهانی دستخوش تحولات عمده بوده است، حیات اجتماعی قائم بر آن و در نتیجه ادبیات مربوط به آن نیز پیوسته متحول می‌گردد. اگر تصویر زن را در گستره ادبیات مورد مذاقه و امعان نظر قرار دهیم و هر دوره‌ای را با دوره دیگر بسنجیم، مراحل شگفت‌انگیزی که ترسیم چهره زن پیموده است، نمایان خواهد شد. تا آنجا که زن می‌رود تا - چه به صورت مضمون و چه به صورت خالق - در پهنه ادب جهان جایگاه خود را بیابد.

به طور کلی می‌توان گفت «زن» یکی از رایجترین و شاید ارزشمندترین مضمونهایی است که اربابان قلم و صاحب ذوقان سراسر گیتی به آن پرداخته‌اند و آنچنانکه او را سزاست و یا ناسزا، مورد ستایش و یا نکوهش قرار داده‌اند. گاه او را زیبا صنمی دانسته‌اند که خور و خواب بر ایشان حرام کرده است و گاه همچون ازدهایی ترسناک و عفربیتی مکار جلوه‌اش داده‌اند. گفته‌ها گفته و شعرها سروده‌اند. برای مثال زن از دیدگاه ابن مقفع چنین است: «بدان که یکی از خطرناکترین چیزها برای دین، نابودکننده‌ترین برای جسم، بریاددهنده‌ترین برای مال، زیانبارترین برای خرد، لغزنده‌ترین برای سلحشوری مرد و زایل‌کننده‌ترین برای جلال و وقار او، تسلیم عشق زنان شدن است.»^۱

اما آناتول فرانس با او همعقیده نیست. او خطاب به زن چنین گفته است:
 «ای زن، تو نه تنها آفریده مشیت خالق هستی، بلکه مولود و مصنوع هنر و

تخیلات بشر نیز هستی. آدمیان همواره از آسمان روان خود بر سراپای تویزیایی نثار می‌کنند و شعرا، از تارهای زرین طبع، جامه‌ها بر اندامت می‌پوشانند و هنرپیشگان مدام بر قامت حله‌ای از انوار ماه تابان می‌کشند. حتی دریاها و اقیانوسها گوهرهای خود را و معادن شمشهای زر و سیم خود را و باغها و گلستانها بهترین گل‌های خود را برای زینت و آرایش تو فراهم می‌کنند.»^۲

در شاهنامه مکرر ابیات و مصراع‌هایی درباره‌ی زنان آمده است. از جمله:
 زنان را همین بس بود یک هنر نشینند و زاینند شیران نر^۳

و یا:

کرا در پس پرده دختر بود اگر تاج دارد بد اختر بود^۴
 و اما نظامی که به زنان و عشق آنان بسیار پرداخته است. دو مجلد از مجموعه‌ی *خمسه* او فقط داستان شیرین و لیلی و عشق آنهاست.
 سیمای شیرین، در خسرو و شیرین بر پایه‌ی تاریخ و افسانه بنیاد شده است، افسانه‌ای که در اواخر دوران ساسانی پا گرفت و در دوره‌ی اسلامی پرورش یافت. در خسرو و شیرین، نظامی تلاش کرده است که سیمای ناب و روشنتری از شیرین ترسیم کند که زدودن پیرایه‌ها و مایه‌های قصه و افسانه از آن لازم است. شیرین خود شخصیتی افسانه‌ساز بود. بعضی او را شاهزاده‌ای ارمنی می‌دانستند که با نازک طبعی برای یافتن جوانی خوش‌سیما که تنها تصویر او را دیده بود، ترک دیهیم و پادشاهی گفت. در تاریخ بلعمی شیرین کنیز یونانی دربار خسرو پرویز معرفی شده است. در *مجموعه التواریخ و القصص* نیز به همین عنوان از او یاد شده است. اما هر چه بود شیرین صاحب جمال و کمال و مال و منال بود و در دستگاه خسرو از چنان نفوذی برخوردار بود که با مریم دختر قیصر روم کوس برابری می‌زد و به گفته‌ی فردوسی تا آنجا پیش رفت که آرزوی خود را که ولیعهدی فرزندش مردانشاه بود جامه‌ی عمل پوشاند. اما جبهه‌ای که معارض او و طرفدار سلطنت قباد بود، پیروز شد. (نظامی فرزندی به شیرین نسبت نمی‌دهد.) نظر فردوسی به شیرین چندان مهر‌آمیز نبود. در شاهنامه از فرهاد نیز اثری نیست؛ اما بلعمی در ترجمه‌ی تاریخ

طبری آن را افزوده است. و نظامی با نیم‌نگاهی به تاریخ، شاه‌چهره داستان خود را بداندان که خود خواسته بود پدید آورد و شیرینی ساخت که با تمام شیرینکاری و شیوه شهر آشوبی، عفاف را از دست نداد. نظامی در داستان خسرو و شیرین، به شیرین مهر می‌ورزد. به طوری که او را از هر لکه ننگی که به دامانش بنشیند، مبرا می‌سازد.

شیرین از آنی که دل به خسرو می‌سپارد، به هیچ وسوسه‌ای جز خیال خسرو اجازه جولان نمی‌دهد و به پیمانی که با خسرو در آن آشفته حالی بسته است، همچنان وفادار و استوار می‌ماند. هوای سنگین قصر و وجود زنان محتاله را به جان می‌خرد. در برگزیدن خسرو مریم و شکررا، با اندوه و درد می‌نالند و می‌شکبند. اما هنگام رفتن خسرو نزد وی و التماس و خواهشی که در درون او موج می‌زند، باز از پرده عصمت قدم بیرون نمی‌نهد. حتی در دلجویی از تندیسگر عاشق نیز راه افراط نمی‌رود و با آنکه فرهاد دلخسته و نزار به عشق او کوهکنی بیشه ساخته و شهره شهر شده است، به دیداری کوتاه و نوازشی با جام شیر درمورد او بسنده می‌کند.

شیرین هوس خسرو را سیراب نمی‌کند، و به خواست شیرویه نیز گردن نمی‌نهد و وفایش را با درآغوش کشیدن مرگ و خفتن در کنار خسرو به اثبات می‌رساند:

بین در بست شیرین پیش موبد	به فراشی درون آمد به گنبد
در گنبد به روی خلق در بست	سوی مهد ملک شد دشنه در دست
جگرگاه ملک را مهر برداشت	ببوسید آن دهن کا و بر جگر داشت
بدان آیین که دید آن زخم را ریش	همانجا دشنه‌ای زد بر تن خویش
به خون گرم شست آن خوابگه را	جراحیست تازه کرد اندام شه را
پس آورد آنگهی شه را در آغوش	لبش بر لب نهاد و دوش بر دوش
به نیروی بلند آواز برداشت	چنان کان قوم از آوازش خبر داشت
که جان با جان و تن با تن پیوست	تن از دوری و جان از داوری رست ^۵

اما نکته مبهم در زندگی شیرین رفتار او با تندیسگر جوان است. که با آنکه از

شيفتگی و شيدایی کوهکن خبر دارد و شيدایی او را نظاره گر است، به هيچ روی پاسخی مهرآمیز و از سر لطف به او نمی‌دهد.

در خسرو و شیرین نظامی، شیرین به سان انگیزه‌ای برای اعتلای روح فرهاد جلوه کرده است. آنچنانکه زن در غزل‌های عارفانه زمینه‌ای برای عروج روح مرد عارف است. آنجا که روح مرد تلاش می‌کند تا از قالب خاکی زن درگذرد، توصیف عینی سیمای زن جای خود را به سوز روح تعالی جوی پویای طریقت می‌دهد. امتیاز شیرین در خسرو و شیرین نظامی این است که او دو جلوه زمینی و آسمانی پیدا می‌کند. یعنی در نهاد انسانی و نمود فوق بشری ظاهر می‌شود. هم مایه عشق زمینی است در ارتباط با خسرو و هم انگیزه عشق افلاکی است در تعلق به ذات حق، که جلوه‌ای بسیار زیبا از این تلفیق به دست می‌دهد.

شاعر گنجه در خسرو و شیرین برای زن مقام والایی قایل است. او را بازیچه مرد و وسیله کامجویی او نمی‌داند؛ بلکه او را انسانی و الا به شمار می‌آورد و در وجود زن انسان را می‌جوید. در این داستان زن احساس حقارت نمی‌کند. خود را بالاتر و برتر از مرد می‌بیند. چنانکه شاه مغرور و محتشمی چون پرویز مقهور عشق شیرین می‌شود و او را به همسری برمی‌گزیند. اینجا است که زن در اشعار نظامی شایسته عشق و افتخار و شرف می‌شود. شیرین با این صفات و خصوصیات، نمونه کامل زنی است که نظامی می‌پسندد، آنجایی که بر مرگ شیرین افسوس می‌خورد و این را بهانه‌ای برای گریستن بر مرگ کنیزکی می‌داند که حکمران دریند برای او فرستاده بود و در جوانی درگذشت:

تو کز عبرت بدین افسانه مانی	چه پنداری مگر افسانه خوانی
درین افسانه شرطت اشک راندن	گل‌ابی تلخ بر شیرین فشاندن
به حکم آنکه آن کم زندگانی	چو گل بر باد شد روز جوانی
سبکرو چون بت قبیحاق من بود	گمان افتاد خود کافاق من بود
همایون پیکری نغز و خردمند	فرستاده به من دارای دریند

از این اشعار چنین پیداست که این کنیز ترک را که حکمران دریند جهت او

فرستاده، همسر او بوده است که در بهار جوانی عمرش به خزان می‌گراید؛ اما در نام وی شک است. چون آفاق ایهام دارد و دو پهلوست. هم به معنی روزگار است و هم نام زن. اما در زمان نظامی این نام برای زنان رایج نبوده است.

به طور کلی زن در خسرو و شیرین مقامی والا دارد. از شیرین که همه صفات خوب و شایستگیهای زن کامل را در خود جمع کرده است، بگذریم، دیگر چهره‌های خسرو و شیرین نیز در اوج قرار دارند.

شکر، زنی که صاحب عشرتکده است و کنیزانش به تجارت تن مشغول‌اند، نه تنها با چده داروغه و محتسب ولایت نیست، بلکه با شاه مملکت هم مغرورانه محاجه می‌کند و زیرکانه او را مغلوب می‌سازد.

آوازه دلفریبی و نازآفرینی شکر، خسرو را راهی اصفهان می‌کند و به دیدار او می‌کشد.

یکی گفتا سزای بزم شاهان شکر نامیست در شهر سپاهان
 به شکر بر ز شیرینیش بیداد و زو شکر به خوزستان به فریاد
 به زیر هر لبش صد خنده بیشست لبش را چون شکر صد بنده بیشست^۷

اما شکر زیرکتر از آن است که تن به هماغوشی خسرو بسپارد، کنیزانش را با او همخواه می‌کند و سرانجام شاهی چون پرویز را به بند دل خود می‌کشد و به مشکوی عریض و طویل او می‌پیوندد:

ملک را فرخ آمد فال اختر که از چندین مگس چون رست شکر
 فرستاد از سرای خویش خواندش به آیین زناشویی نشانده^۸

نکته حایز اهمیت این است که نظامی حتی شکر را که در آغاز به فسق شهره شده است از این آلودگی میرا می‌کند و او را زنی با قدرت بسیار می‌نمایاند که مردان عشرت طلب و خوشگذران را در خیال به کام دل می‌رساند، اما در واقع افسونشان می‌کند.

چهره ارزشمند دیگر خسرو و شیرین مهین بانوست، زنی با روش و منش شاهان و سزای سلطنت. بر اقلیم اران تا ارمن که مقرر اوست فرمان می‌راند با

سترگی و عظمتی فزون از مردان. شمشیر بر کفان و غلامان بسیار از ملک وی حراست می‌کنند. شوی اختیار نکرده، زندگی را به شادکامی و شادخواری برابر هر فصلی در نقطه‌ای خوش آب و هوای گذرانند. به نخجیر و چوگان رغبت بسیار دارد و همراه بتان پری رخسار، هر جا که وسیله مهیا شود بدان رومی‌کند. چنین حاکمی چیزی از مردان کسر ندارد، بلکه بر آنان سرآمد است:

از آن سوی کهستان منزلی چند که باشد فرضه دریای دریند
 زنی فرماندهست از نسل شاهان شده جوش سپاهش تا سپاهان
 همه اقلیم اراک تا به ارمن مقرر گشته بر فرمان آن زن
 ز مردان بیشتر دارد سترگی مهین بانوش خوانند از بزرگی^۱

زنی با اقتدار بر سرزمینش فرمان می‌راند. قدرت و صلابت مردان را در خود سراغ دارد. چنین زنی دست‌پرورده نظامی است. چون در موجودیت مهین بانو تردید هست. با این حال، آنچه ساخته و پرداخته شاعر گنجه است، سیمای زنی مقتدر و ارزشمند است. و اینک لیلی در لیلی و مجنون:

لیلی و مجنون در مکتبخانه، درس عشق فراگرفتند و هم از آن اوان دل به یکدیگر سپردند. عشق با جان آنان آمیخت. عشاقی که با تقدیر ساختند و هرگز به یکدیگر نرسیدند.

لیلی پرورده جامعه‌ای است که دلستگی و تعلق خاطر را منع می‌کند. همه هم و غم قبایل، مصروف جنگ و ستیز با یکدیگر و حفظ و حراست از ناموس می‌شود. از همین رو در چنین آشفته‌بازاری لبخند و نگاه دو طفل در مکتبخانه جنجالی برمی‌انگیزد و کار به رسوایی می‌کشد:

از بسکه سخن به طعنه گفتند از شیفته ماه نونهفتند
 از بس که چو سگ زبان کشیدند زاهو بره سبزه را بریدند^۱

پدر لیلی او را از مکتبخانه باز می‌گیرد و به حرمسرا می‌برد و قیس از طعنه همسالان کارش به آشفته‌گی می‌کشد و شرح دلدادگی آنان بر سر هر کوی و برزن خوانده می‌شود.

لیلی چون در خانواده‌ای پا گرفته بود که از عربها بودند، باید همچو آنان رفتار می‌کرد و خواستهای پدر و خانواده را بر خواهشها و تمنیات خود برتری می‌داد. هنگامی که پدر از او خواست با آنکه دل در گرو عشق دیگری دارد، به ازدواج ابن سلام بغدادی درآید پذیرفت. اما برخلاف رسم عرب که تمکین از شوی را جزء لاینفک زندگی می‌دانند، ابن سلام را به چیزی نشمرد و او را از خود راند و به تحاشی پرداخت.

چون رفت عروس در عسماری	بردش به بسی بزرگواری ...
روزی دو سه بر طریق آزر	می‌کرد به رفیق موم را نرم
با نخل رطب چو گشت گستاخ	دستی به رطب کشید بر شاخ
زان نخل رونده خورد خاری	کز درد نخفت روزگاری
لایش طیانچه‌ای چنان زد	کافتاد چو مرده مرد بیخود
گفت اردگر این عمل نمایی	از خوبستن وزمن برایی
سوگند به آفریدگارم	کار است به صنع خود نگارم
کز من غرض تو بر نخیزد	ور تیغ تو خون من بریزد"

لیلی اگر چه بظاهر سخن پدر را نپوشید، اما در ضمیر، از آن تمرد نمود. زیرا اگر نه چنین بود با ابن سلام که به خواست پدر عرووش شده بود از در لطف در می‌آمد.

لیلی با مادر نیز آن محرمیت ندارد که راز دل بر او بگشاید. او را از مکتبخانه باز می‌گیرند. در خانه زندانی می‌کنند و به سرای شوهر روانه می‌دارند. اما او هیچ گله و شکایتی ابراز نمی‌کند و نغمهٔ مخالفی سر نمی‌دهد. تسلیم محض است. آنچه که از زن عرب در آن دیار و با آن جو اجتماعی و مرادوات انتظار می‌رود و همچنان به نالیدن در خفا و ریختن اشک حسرت ادامه می‌دهد. گویی کبوتری در دام صیادی اسیر مانده و دل در تپیدن دارد، اما کاری از او ساخته نیست:

آیینۀ درد پیش می‌داشت	مونس ز خیال خویش می‌داشت
پیدا شغیبی چو باد می‌کرد	پنهان جگری چو خاک می‌خورد

جز سایه نبود پرده‌دارش جز پرده کسی نه غمگسارش
از بس که به سایه راز می‌گفت همسایهٔ او به شب نمی‌خفت^{۱۱}

نوشابه در شرفنامه

زنی صاحب جمال و کمال، به زیبایی تام و تمام، با قدرت و صلابت، زیرک و داهی. سرزمینی آباد را فرمانرواست که در آن دیار مردان حق ورود ندارند و زنان، کدبانو و کدخدایند و با تدبیر و کیاستی شایسته، سرزمین خود را از آشوب و گزند در امان می‌دارند:

زنی حاکمه بود نوشابه نام همه ساله با عشرت و نوش جام
چو طاووس نرخاصه در نیکویی چو آهوی ماده زبی آهویی
قوی رای و روشن دل و نغز گوی فرشته منش بلکه فرزانه خوی
هزارش زن بکر در پیشگاه به خدمت کمر بسته هر یک چو ماه^{۱۲}
نوشابه آوازهٔ کشورگشایی‌های اسکندر را شنیده، تصویر او را به چنگ می‌آورد. وقتی با اسکندر مواجه می‌شود، او را می‌شناسد و کتمان اسکندر نیز راه حقیقت را نمی‌بندد. نوشابه چنان اثری بر اسکندر می‌گذارد که اسکندر در دل او را می‌ستاید و می‌اندیشد:

به دل گفت کاین کاردان گرزنت به فرهنگ مردی دلش روشنست
زنی کو چنین کرد و اینها کند فرشته سر او آفرینها کند^{۱۳}
نوشابه برای اسکندر خوانی شاهانه ترتیب می‌دهد و بزمی جانانه می‌آراید. و در آن بزم با او عهد می‌بندد که از آزار وی در امان باشد.

کز و فرّ نوشابه میان جلال و شکوه اسکندر زیانزد خاص و عام است. اسکندر پروردهٔ نظامی هم پیامبر است و هم سردار و کشورگشا. در دیدار با نوشابه نیز رسالت خود را از یاد نبرده است. اما نوشابه با زیرکی خاص که در خور اوست، اسکندر را رام می‌کند و از حمله به سرزمین بردع بازمی‌دارد:

ز خدمت نیاسود چندانکه شاه ز خوردن بر آسود و شد سوی راه
به وقت شدن کرد با شاه عهد که نارد در آزار نوشابه جهد

بفرموده شه تا وثیقت نبشت بدوداد و شد سوی بزم بهشت^{۱۵}
 اگرچه نظامی بارها درباره زنان نظری سوای عقیده متداول در عصر خود
 ابراز داشته است؛ اما مطمئناً تحت تأثیر تربیت و افکار شایع زمان خود بوده است.
 به این جهت درباره رفتار با زن چنین می گوید:

به گیلان در، نکو گفت آن نکوزن میازار اربیا زاری مگوزن
 مزین زن را ولی چون بر ستیزد چنانش زن که هرگز برنخیزد^{۱۶}
 نظامی طبق تربیت و فرهنگ زمان خود، توصیه می کند که اگر زن متمرّد و
 سرکش بود. لازم است چون طفلی سرچایش نشانده شود و تأدیب و گوشمال گردد.
 درباره برابری زن و مرد نیز نظرهای متفاوت ابراز داشته است. از دیدگاه او مردان
 الگوی شجاعت، مردانگی، دلاوری، کشورداری و صفات حمیده هستند و زنان با
 آنان سنجیده می شوند. مردانگی منحصر به مرد است که در برابر حوادث چون
 سپری پولادین قرار می گیرد و زن اگرچه سپری در برابر تندباد حوادث باشد، سپر
 کاغذی است که اگر در طوفان مصایب و بلاها رها شود، می شکند و خرد می شود:

زن ارسیمتن نی که رو بین تنست ز مردی چه لافه که زن هم زنست
 اگر ماهی از سنگ خارا بود شکار نهنگان دریا بسود
 ز کاغذ نشاید سپر ساختن پس آنگه به آب اندر انداختن^{۱۷}
 اما در خمسه مردی که بیش از زن تحمل بلا و مصیبت کرده باشد سراغ
 نداریم. رنج و سختی بین آنان تقسیم شده است. اگر شیرین است، جفای بسیاری
 از معشوق می کشد و اگر لیلی است، همپای مجنون رنج می کشد. دیگر قهرمانان نیز
 مصایب و سختیهایی را به دوش می کشند که یارای برابری با مردان را به نمایش
 می گذارند.

در لیلی و مجنون هنگامی که لیلی به همسری ابن سلام در می آید، اشعاری
 در بیوفایی زن سروده می شود. با توجه به اینکه در لیلی و مجنون به علت فضای حاکم
 بر داستان و جو حاکم بر سرزمین عرب، چنین انتظاری هم می رود. لیلی خود
 همسر را انتخاب نکرده بود. جور پدر او را به چنین ازدواجی ناچار کرد. اما باز

لیلی وفادار ماند آن قدر که خلاف مقتضیات عرب به ابن سلام روی خوش ننمود. اما از زبان مجنون به بیوفایی متهم شد.

زن گرنه یکی هزار باشد در عهد کم استوار باشد
 چون نقش وفا و عهد بستند بر نام زنان قلم شکستند
 زن دوست بود ولی زمانی تا جز تونیافت مهربانی
 چون در بر دیگری نشیند خواهد که دگر ترا نبیند^{۱۸}
 باید اذعان کرد که حکیم در مورد زنان، بویژه آنان که سخنی از ایشان به میان آورده است جانب انصاف را تا حد زیادی رعایت کرده است.

نظامی به ارزشهای معنوی زنان ارج می‌نهد و در زن انسان را جستجو می‌کند. زن محبّه را می‌ستاید و معتقد است زن باید از بیگانه روی بپوشد و حرمت خود نگاه دارد؛ حتی اگر زنی دلاور و بیباک باشد، لازم است خود را از دید مردان در امان بدارد:

زنی کونماید به بیگانه روی ندارد شنکوه خود و شرم شوی
 اگر زن خود از سنگ و آهن بود چو زن نام دارند نه هم زن بود؟^{۱۹}
 جای دیگر از زیر رستی زن داد سخن داده است و معتقد است که با کوچکترین جوی زری سر تسلیم فرود می‌آورد:

زن چو زر دید چون ترا زوی زر به جوی بسا جوی در آرد سر
 نار کز نار دانه گردد پیر بخته لعل و نپخته باشد در^{۲۰}
 چنین می‌نماید که زن از دیدگاه نظامی ارج و اهمیت خود را داراست و انتقادهای جزئی که در خلال داستانها و بنا به موقعیت آمده است، در برابر تمجیدهای او از زن ناچیز است. به طور کلی سیمای زن در خمسه با ابهت، همراه با شرف و افتخار ترسیم شده است.

* پی‌نوشتها و مأخذ

۱. ابن مقفع، الادب الصغیر و الادب الکبیر، (بیروت، مکتبه البیان، ۱۹۶۰)، ص ۱۲۷.
۲. محمدعلی جمال‌زاده، تصویر زن در فرهنگ ایرانی، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷)، ص ۲.

۳. محمد دبیر سیاقی، کشف الایبات شاهنامه (تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۵)، ص ۱۵۸.
۴. همان کتاب، ص ۱۵۹.
۵. الیاس بن یوسف نظامی گنجوی، خسرو و شیرین، تصحیح حسن وحید دستگردی، (تهران، علمی، ۱۳۱۷)، ص ۴۲۳.
۶. همان کتاب، ص ۲۳۰.
۷. همان کتاب، ص ۲۷۷.
۸. همان کتاب، ص ۲۸۴.
۹. همان کتاب، ص ۴۹.
۱۰. الیاس بن یوسف نظامی گنجوی، لیلی و مجنون، تصحیح حسن وحید دستگردی، (تهران، علمی، ۱۳۱۷)، ص ۶۴.
۱۱. همان کتاب، ص ۱۶۴.
۱۲. همان کتاب، ص ۹۴.
۱۳. الیاس بن یوسف نظامی گنجوی، شرفنامه، تصحیح حسن وحید دستگردی، (تهران، علمی، ۱۳۱۷)، ص ۲۷۸.
۱۴. همان کتاب، ص ۲۹۰.
۱۵. همان کتاب، ص ۲۹۵.
۱۶. خسرو و شیرین، ص ۲۸۸.
۱۷. شرفنامه، ص ۴۱۵.
۱۸. لیلی و مجنون، ص ۱۴۴.
۱۹. شرفنامه، ص ۴۲۵.
۲۰. الیاس بن یوسف نظامی گنجوی، هفت پیکر، تصحیح حسن وحید دستگردی، (تهران، علمی، ۱۳۱۷)، ص ۲۷۸.
- عبدالمحمد آیتی گزیده خسرو و شیرین (تهران، فرانکلین، ۱۳۵۳).
- امیکو اوکادا، «سیمای زن در شعر تغزلی فارسی»، آینده، س ۱۲.
- طلعت بصاری، زنان شاهنامه، (تهران، انتشارات دانشسرایعالی، ۱۳۵۰).
- محمد بن محمد بلعمی، تاریخ بلعمی، (تصحیح محمد روشن، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵).
- نوال السعداوی، چهره عریان زن عرب، ترجمه مجید فروتن و رحیم مرادی، (تهران، کانون نشر اندیشه‌های نوین، ۱۳۵۹).
- علی اکبر سعیدی سیرجانی، سیمای دوزن، (تهران، نشر نو، ۱۳۶۷).
- فاطمه سیاح، نقد و سیاحت، (تهران، توس، ۱۳۵۴).

محمد بن جریر طبری، تاریخ الزسل والملوک، (بیروت، دارالفکر، ۱۳۶۶ق).
مجمّل التواریخ و القصص، به تصحیح بهار و محمد رضانی، (تهران، ۱۳۱۸).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان د علوم او مطالعات فریښکي
پرتال جامع علوم انسانی